

## کفش پای چپ

(ترور؛ نمایشنامه‌ای دربارهٔ تصمیم‌های دشوار)

Ferdinand von Schirach  
**Terror**  
**Ein Theaterstück und eine Rede**  
Piper, 2014

---

سرشناسه: شیراخ، فردیناند فون، ۱۹۶۴ - م.  
Schirach, Ferdinand von  
عنوان و نام پدیدآور: کفش پای چپ (نمایشنامه)/ فردیناند فون شیراخ؛  
ترجمه مهدی سردانی.  
مشخصات نشر: تهران: نشر کرگدن، ۱۴۰۲.  
مشخصات ظاهری: ۱۱۶ ص.  
شابک: 978-622-7765-24-3  
عنوان دیگر: نمایشنامه ترور.  
موضوع: نمایشنامه آلمانی -- قرن ۲۱ م.  
شناسه افزوده: طارمی سردانی، مهدی، ۱۳۲۱ -، مترجم  
رده‌بندی کنگره: PT۲۷۱۵  
رده‌بندی دیویی: ۸۳۲/۹۲  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۹۰۷۱۵۴

---

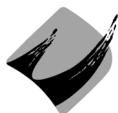
# کفش پای چپ

(ترور؛ نمایشنامه‌ای دربارهٔ تصمیم‌های دشوار)

فردیناند فون شیراخ

ترجمهٔ

مهدی سردانی



نشر کرگدن

همه حقوق برای نشر کرگدن محفوظ است.  
[www.kargadanpub.com](http://www.kargadanpub.com)  
[telegram.me/kargadanpub](https://telegram.me/kargadanpub)  
[instagram.com/kargadan.pub](https://instagram.com/kargadan.pub)



نشر کرگدن

کفش پای چپ (ترور؛ نمایشنامه‌ای دربارهٔ تصمیم‌های دشوار)

نویسنده: فردیناند فون شیراخ

مترجم: مهدی سردانی

مدیر هنری: سحر ترهنده

ناظر چاپ: علی محمدپور

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ و صحافی: نقش جوهر

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۶۵-۲۴-۳

چاپ اول: ۱۴۰۲

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان

## فهرست

۱	-----	مقدمه مترجم
۱۱	-----	پرده اول
۸۳	-----	پرده دوم

تقدیم به خواہر مہربان و ادیبم، مطہرہ خانم  
- مترجم

## مقدمه مترجم

آلمانی‌ها عموماً به انضباط و دقت شهره‌اند، اما کسی که سال‌های طولانی در کشور آلمان زیسته باشد و زندگی مردم، رفتار آنان و اوضاع اجتماعی و سیاسی و تحولات نیم‌قرن اخیر این کشور را زیر نظر داشته باشد، متوجه خصلت مهم دیگری نیز می‌شود: خصلت خجالت‌زدگی. این خصلت که تقریباً به‌مثابه طبیعت ثانویه آلمان را از همسایگان اروپایی‌اش و البته از دیگر ملت‌ها متمایز می‌کند، در تمام مراحل تحولات آلمان بعد از جنگ جهانی دوم، همچون کارگردان پشت صحنه، نقش‌آفرین است. آلمان پس از جنگ جهانی دوم و رهایی از نظام فاشیسم نازی کشوری خجالت‌زده است. اتفاق هولناکی که به دست نازی‌ها و به نام ملت آلمان افتاد اتفاق کوچکی نبود. نازی‌ها حیثیت ملی آلمان را لکه‌دار کردند. شاید در اینجا تأکید بر این نکته ضروری باشد که قربانیان رژیم نازی فقط یهودیان نبودند؛ نازی‌ها بر پایه نظریه موهوم دسته‌بندی نژادی انسان و ادعای برتری نژاد آریایی - که به قانون تبدیل کرده بودند - دست به «پاکسازی نژادی» زدند و علاوه بر تعقیب و کشتار میلیون‌ها شهروند یهودی در آلمان و در سرزمین‌های اشغالی خود، نظیر لهستان، اتریش،

هلند و فرانسه، به پیگرد و کشتار صدها هزار کولی پراکنده در اروپا و همچنین معلولان، همجنس‌گرایان و مخالفان و دگراندیشان سیاسی نظیر مسیحیان کاتولیک هوادار یا عضو حزب سنتروم<sup>۱</sup> و احزاب چپ و فعالان اتحادیه‌های کارگری پرداختند. ابعاد این جنایات هولناک پس از شکست نازی‌ها در جنگ جهانی دوم به سال ۱۹۴۵ م (۱۳۲۴ ش) برملا شد و جهانیان را در حیرت و آلمانی‌ها را در خجلت فروبرد. این خجلت در تمام زمینه‌ها و سطوح زندگی آلمان بعد از جنگ، از جمله در قانون‌گذاری، زبان و ادبیات، سیاست و دیپلماسی، و هنر و سینما مشهود است.

قانون اساسی آلمان در چنین فضای اخلاقی، به کوشش و ابتکار نمایندگان پیشرو نخستین پارلمان بعد از جنگ، که عمدتاً از فعالان ضدنازی و آسیب‌دیدگان و نجات‌یافتگان از دست دژخیمان نازی بودند، به سال ۱۹۴۹ م (۱۳۲۸ ش) تصویب شد که به جرئت می‌توان آن را یکی از اخلاقی‌ترین و افتخارآمیزترین اسناد قانونی جهان معاصر دانست. این قانون با این بند آغاز می‌شود: «کرامت انسان خدشه‌ناپذیر است». تصویب این قانون تنها در شرایطی ممکن شد که نیروها و فعالان راست‌گرا و حتی فاشیست آلمان که طبعاً تعدادشان کم هم نبود و در پارلمان نخواستند بعد از جنگ هم حضوری پررنگ داشتند، در آن تنگنای اخلاقی، یارا و توان مخالفت با آن را نداشتند. همین فضای اخلاقی بستری برای پیدایش و پرورش واژگانی در زبان آلمانی بود که در زبان‌های دیگر به چشم نمی‌خورد. برای نمونه به این واژه‌ها توجه کنید:

Vergangenheitsbewältigung؛ این واژه که پس از جنگ جهانی دوم در آلمان رایج و به فرهنگ لغات آلمانی (از جمله فرهنگ معیار دودن) راه یافت، در هیچ‌یک از زبان‌های مهم اروپایی معادل ندارد و به همین صورت آلمانی به کار رفته است (از جمله در انگلیسی، فرانسه،

1. Deutsche Zentrumpartei



اسپانیایی، ایتالیایی و همچنین فارسی). معنی لغوی این واژه در واقع «غلبه برگزیده» یا «از پس گذشته برآمدن» است، اما چنان مَهر تاریخ آلمان بر آن خورده که حتی واژه‌نامه معتبر دودن ذیل این کلمه چنین می‌نویسد: «کلنجار رفتن یک ملت با مقطعی مسئله‌دار از گذشته نزدیک خود، و درخصوص آلمان با حکومت نازی‌ها». جالب توجه است که در دانشنامهٔ ویکی‌پدیا این کلمه در همهٔ زبان‌های مهم اروپایی و بسیاری از زبان‌های غیراروپایی با تلفظ آلمانی آوانگاری شده است (مثلاً در فارسی: فرگانگنهایتسبولتیگونگ). گویی این کلمه یک نشانی یا علم است.

Kollektivschuld؛ این کلمه هم مانند کلیدواژهٔ قبلی رنگ و رخسارهٔ علم دارد و با اینکه معنی لغوی آن «جرم همگانی» یا «تقصیر جمعی» است، در فضای هیجان‌زده و برافروختهٔ آلمان پس از جنگ جهانی دوم، در پاسخ به این پرسش مطرح شد که آیا مسئول جنایات هولناک ضدانسانی دوران حکومت نازیس فقط نازی‌ها بودند، یا همهٔ مردم آلمان یا دست‌کم اکثریت ساکت یا همدست نازی‌ها؟ اصطلاح «جرم همگانی» در چنین گفتمانی زاده شد و طبعاً هویت آلمانی به خود گرفت، به طوری که در دانشنامهٔ ویکی‌پدیا به انگلیسی «جرم همگانی آلمانی» (German collective quilt) و به عربی «الذنب الجمعی الالمانی» آمده است.

با اینکه مفهوم گناه یا تقصیر جمعی یک ملت یا قوم یا قبیله به لحاظ حقوقی از مفاهیم دوره‌های دیرین است و در دنیای مدرن رسماً پذیرفته نیست، اما ده‌ها سال پس از سپری شدن دوران نازی‌ها این مفهوم - دست‌کم به لحاظ اخلاقی - چنان موجب دل‌مشغولی اکثریت مردم آلمان بود که موضوع سخنرانی تاریخی رئیس‌جمهور وقت آن کشور، ریشارد فون وایتسیرک<sup>۱</sup>، در پارلمان در مراسم چهلمین سالگرد پایان جنگ

1. Richard von Weizsäcker

جهانی دوم و سقوط رژیم نازی‌ها در ماه مه ۱۹۸۵ م (۱۳۶۴ ش) شد. این سخنرانی چنان مورد استقبال اکثریت افکار عمومی آلمان و البته جهان قرار گرفت که بارها در نشریات و به صورت مستقل منتشر شد و هنوز هم بر سر زبان‌هاست. نقل چند جمله از این سخنرانی درخشان بی‌فایده نیست:

گناه جمعی یا بی‌گناهی جمعی یک ملت وجود ندارد، گناهکاری یا بی‌گناهی صفت شخصی است، جمعی نیست ... امروز، همه یا بخش بزرگی از ملت آلمان در آن روزگار در سنین کودکی بودند، یا هنوز متولد نشده بودند و در نتیجه نباید مسئول کارهایی باشند که نکرده‌اند، اما گذشتگان میراث سنگینی برای ما از خود به جا گذاشته‌اند. ما، همگی، چه گناهکار چه بی‌گناه، چه پیر چه جوان، باید این گذشته سنگین را به دوش بکشیم. پیر و جوان باید و می‌توانند به کمک یکدیگر مانع فراموش شدن این گذشته شوند ... غلبه برگزیده ممکن نیست، چون دیگر نمی‌توان آن را تغییر داد، یا مانع وقوع آن شد. اما کسی که چشمانش را به روی گذشته ببندد در آینده کور خواهد بود. کسی که نمی‌خواهد جنایات گذشته را به یاد بیاورد در آینده هم در معرض ارتکاب آن خواهد بود

واقعه دیگری که نمایانگر این پیش‌زمینه اخلاقی آلمانی‌هاست، واقعه بی‌مانند و تکان‌دهنده (و بدون برنامه قبلی) زانو زدن ویلی برانت، صدراعظم آلمان فدرال، در سفر رسمی به لهستان در ۷ دسامبر ۱۹۷۰ (۱۳۴۹/۰۹/۱۶ ش) در برابر بنای یادبود کشتار یهودیان به دست نازی‌ها در گتوی ورشو - پایتخت لهستان - بود که با عنوان «زانو زدن در ورشو»<sup>۲</sup> به‌منزله یک کلیدواژه به فرهنگ بسیاری از زبان‌های دنیا راه

1. Willy Brandt

2. Kniefall von Warschau

یافت. این واقعه از چنان اهمیتی برخوردار است که حتی به مناسبت پنجاهمین سال این واقعه، دولت آلمان در سال ۲۰۲۰ (۱۳۹۹ ش) یک سکه دویرویی با نقش ویلی برانت زانوزده در برابر بنای یادبود گتوی یهودیان ضرب و منتشر کرد، که هم‌اکنون به‌عنوان سکه رایج در سرتاسر اتحادیه اروپا در گردش است.

نمونه دیگر از خجالت‌زدگی آلمانی‌ها بعد از جنگ جهانی دوم رفتار توأم با شرم آنان با پرچم کشورشان است. تا سال ۲۰۰۶ (۱۳۸۵ ش)، یعنی ۶۱ سال پس از جنگ جهانی دوم، هنوز به‌ندرت در انظار عمومی آلمان پرچم به چشم می‌خورد. تقریباً فقط افراد یا گروه‌های راست‌گرا، نظیر نئونازی‌ها، در مناسبت‌های مختلف پرچم به دست می‌گرفتند یا سه رنگ (سیاه، سرخ و زرد) آن را بر لباس‌های خود نقش می‌زدند. اما در سال ۲۰۰۶ که آلمان محل برگزاری جام جهانی فوتبال بود وضع دگرگون شد. در شور و هیجان فراموش‌نشده رقابت‌های تیم‌های فوتبال، آلمانی‌ها و عمدتاً جوانان آلمانی هم به پیروی از دیگر ملل شرکت‌کننده در مسابقات، دل به دریا زدند و نرمک‌نرمک با پرچمشان آستی کردند. طرفه اینکه در این آستی‌کنان نقش خارجی‌های ساکن آلمان، مخصوصاً ترک‌ها - که تیم ملی‌شان از دور بازی‌ها حذف شده بود - چشمگیر بود. آنان به هواداری از تیم ملی آلمان در و دیوار شهرها و خودروها را با پرچم آلمان آذین کردند؛ از این تاریخ به بعد کم‌کم شرم آلمانی‌ها ریخت و پرچم آلمان از انحصار راست‌گرایان و نازی‌ها درآمد.

در اینجا، شاید یادآوری این مشاهده لازم باشد که بسیاری از ایرانیان در مواجهه با جنایات هولناک نازی‌ها، چنان‌که باید، حساسیت نشان نمی‌دهند. داستان داستان امروز و دیروز نیست؛ این قصه سر دراز دارد. روابط پنهانی رضاشاه با هیتلر و آلمانی‌ها، آزرده‌گی به‌حق ایرانیان از استعمار انگلیس، نظریه موهوم اما وسوسه‌انگیز برتری نژاد آریایی -

که نازی‌ها مدعی‌اش بودند - چشم و گوش و هوش همه را ربوده بود. نگارنده در نوجوانی ترجمه فارسی نبرد من نوشته آدولف هیتلر را به سفارش همراه با ستایش یکی از علمای مبارز تهران بی‌هیچ نقدی خواندم. این کتاب - که آموزش و پرورش کینه‌توزی است - هم‌اکنون هم در بسیاری از کتاب‌فروشی‌ها و بساط کتاب‌فروشان کنار خیابان فراوان عرضه می‌شود.

### درباره نویسنده

فردیناند فون شیراخ (۱۲ مه ۱۹۶۴ (۱۳۴۳ ش)) در فضای بهت‌زده آلمان بعد از جنگ در شهر مونیخ به دنیا آمد. نیای پدری او، بالدور بندیکت فون شیراخ<sup>۱</sup>، یکی از سرکردگان حزب نازی و از جمله «فرمانده سازمان ارشاد جوانان رایش» بود. آخرین سمت او در حکومت هیتلری سازمان‌دهی انتقال اجباری ده‌ها هزار شهروند یهودی شهر وین اتریش به اردوگاه‌های مرگ بود. او پس از سقوط نازی‌ها یکی از ۲۴ نفر جنایت‌کار اصلی جنگ جهانی دوم بود که در دادگاه نورنبرگ محاکمه، و اول اکتبر ۱۹۴۶ (۹ مهر ۱۳۲۵ ش) به جرم «جنایت علیه بشریت» به ۲۰ سال زندان محکوم شد. نویسنده این نمایشنامه زمانی متولد شد که پدر بزرگش در زندان بود. او چنان‌که خود می‌گوید کودکی‌اش را در سکوت خانواده راجع به پدر بزرگش گذرانده است. بعدها جسته و گریخته از دیگران و سرانجام در دوران تحصیل، به‌خصوص در درس تاریخ، از چندوچون ماجرا باخبر شده است. او می‌نویسد:

نخستین بار در دوازده‌سالگی فهمیدم پدر بزرگم کیست. در کتاب تاریخ کلاسمان عکسی از او چاپ شده بود، با زیرنویس «بالدور فون شیراخ، فرمانده سازمان ارشاد جوانان رایش». هنوز این صحنه در ذهنم زنده است: نام خانودگی خودم را در کتاب درسی می‌دیدم. در صفحه بعد، عکسی از کلاوس فون اشتاوفن‌برگ<sup>۲</sup> با زیرنویس «رزمنده جنبش مقاومت»

1. Baldur Benedikt von Schirach

۲. Claus von Stauffenberg: کلاوس فون اشتاوفن‌برگ یکی از افسران بلندپایه ارتش آلمان بود